



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تلاک کتب

تلاک کتب
تلاک کتب

تلاک کتب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدا کند که بیایی

نویسنده:

علی اصغر صائم کاشانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	خدا کند که بیایی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۴	آنچه هست:
۲۲	به نام آفریدگار سخن
۲۲	صائم کاشانی در یک نگاه
۲۳	آثار صائم کاشانی:
۲۳	تألیفات:
۲۳	تصحیح و مقدمه:
۲۴	مقدمه:
۲۶	خورشید قائم
۲۸	هنوز منتظرت ...
۳۰	توفان انتظار
۳۲	بی تو
۳۴	کرشمه های انتظار
۳۶	چشم به راه
۳۸	ماه جمکران
۴۰	شورِ انتظار
۴۲	آبی دریا
۴۴	جمکران چشم او
۴۶	کجا پا می گذاری
۴۸	غروب آدینه
۵۱	کوکبه ی ناز

۵۳	شعر انتظار
۵۵	وصل دلبر
۵۷	چشمه ی خورشید
۵۹	خدا کند که بیایی
۶۱	زود بیا
۶۳	باز آ
۶۶	نگاه شوق
۶۸	امام گل سرخ
۷۰	آفتاب نگاه
۷۲	پاکی! زلالی! ...
۷۴	همراه با سپیده
۷۶	ترانه ی شکوفه
۷۸	چکامه ی فریاد
۸۰	فروغ آرزو
۸۲	کوچه ی باران
۸۴	آید ز بی کران ها
۸۶	امام عشق
۸۸	غزالِ غزل
۹۰	همپای نسیم
۹۲	میلاد باران
۹۴	پیاله ی صبح
۹۶	گل انتظار
۹۸	آخرین ستاره
۱۰۰	کوکب نور
۱۰۴	آیت شکوفایی
۱۰۶	آید نوای کاروان

- ۱۰۹ بوسه های باران
- ۱۱۱ شاه غزالان
- ۱۱۴ ساغر بهاره
- ۱۱۶ چراغِ مهربانی ها
- ۱۱۸ نگاه مهر
- ۱۲۰ جانانه تویی
- ۱۲۲ سیلستانِ عشق
- ۱۲۴ نرگس ناز
- ۱۲۶ سرو نازان
- ۱۲۸ جلوه گاه یار
- ۱۳۱ یاری که مرا آید
- ۱۳۳ همدم گل ها
- ۱۳۴ جمعه ی نور
- ۱۳۵ دل رباعی
- ۱۳۶ ترانه ی بهار
- ۱۳۷ پیمانه ی آفتاب
- ۱۳۸ می ترانه
- ۱۳۹ شررپوش
- ۱۴۰ غزالک غزل
- ۱۴۱ با آمدنت ...
- ۱۴۲ فصل عبور
- ۱۴۳ فصل ترانه
- ۱۴۴ بدون یار
- ۱۴۵ سرود باران
- ۱۴۶ کعبه ی احساس
- ۱۴۷ کعبه ی یار

- ۱۴۸ مشرق نور
- ۱۴۹ دل بی قرار
- ۱۵۰ انتظار
- ۱۵۲ آری می آیی
- ۱۵۴ خورشید از مشرق انگشتان تو ...
- ۱۵۶ قنوت اشک
- ۱۵۷ ساحل تبسم
- ۱۵۸ شانه ی تاریخ
- ۱۶۰ درباره مرکز

خدا کند که بیایی

مشخصات کتاب

سرشناسه:صائم کاشانی، علی اصغر، 1331 -

عنوان و نام پدیدآور: خدا کند که بیایی / دل سروده های صائم کاشانی.

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، 1388.

مشخصات ظاهری: 140ص.

شابک: 15000 ریال 5-256-973-964-978:

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

موضوع:محملمبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. -- شعر

موضوع:شعر فارسی -- قرن 14

موضوع:شعر مذهبی -- قرن 14

شناسه افزوده:مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: PIR8131 /الف 9 خ 4 8831

رده بندی دیویی: فا 826/1

شماره کتابشناسی ملی:1940569

ص: 1

اشاره

خدا کند که بیایی

دل سرودهای: صائم کاشانی

ص: 3

سرشناسه:صائم کاشانی، سید علی اصغر 1331 .

عنوان و نام پدیدآور:خدا کند که بیایی / دل سرودهای: صائم کاشانی

مشخصات نشر:قم: مسجد مقدس جمکران، 1388 .

مشخصات ظاهری: 141 ص

شابک : 978_964_973_256_5

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255 ق. --- شعر

موضوع: شعر فارسی -- قرن 14

موضوع: شعر مذهبی -- قرن 14

شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره: 1388 4 خ 9 الف / PIR 8131

رده بندی دیویی: 8ف62/1

شماره کتابشناسی ملی: 1940569

خدا کند که بیایی

شاعر: استاد سید علی اصغر صائم کاشانی

به کوشش: مریم السادات صائم کاشانی

خوشنویس: استاد دکتر حسن آهنگران

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران

چاپخانه و شمارگان: پرستش / 3000 جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اول / زمستان 1388

قیمت: 1500 تومان

شابک: 978_964_973_256_5

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: 7253700 ، 0251_7253340

قم_ صندوق پستی: 617

کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات مسجد مقدّس جمکران می باشد.

ص: 4

آنچه هست:

مقدمه ناشر *** 9

صائم کاشانی در یک نگاه *** 11

خورشید قائم *** 15

هنوز منتظرت ... *** 17

توفان انتظار *** 19

بی تو *** 21

کرشمه های انتظار *** 23

چشم به راه *** 25

ماه جمکران *** 27

شور انتظار *** 29

آبی دریا *** 31

جمکران چشم او *** 33

کجا پا می گذاری *** 35

غروب آدینه *** 37

کوکبه ی ناز *** 39

ص: 5

- شعر انتظار *** 41
- وصل دلبر *** 43
- چشمه ی خورشید *** 45
- خدا کند که بیایی *** 47
- زود بیا *** 49
- باز آ *** 51
- نگاه شوق *** 53
- امام گل سرخ *** 55
- آفتاب نگاه *** 57
- پاکی! زلالی! ... *** 59
- همراه با سپیده *** 61
- ترانه ی شکوفه *** 63
- چکامه ی فریاد *** 65
- فروغ آرزو *** 67
- کوچه ی باران *** 69
- آید ز بی کران ها *** 71
- امام عشق *** 73
- غزالِ غزل *** 75
- همپای نسیم *** 77
- میلاذ باران *** 79
- پیاله ی صبح *** 81

- گل انتظار *** 83
- آخرین ستاره *** 85
- کوکب نور *** 87
- آیت شکوفایی *** 91
- آید نوای کاروان *** 93
- بوسه های باران *** 95
- شاه غزالان *** 97
- ساغر بهاره *** 99
- چراغِ مهربانی ها *** 101
- نگاه مهر *** 103
- جانانه تویی *** 105
- سیلستانِ عشق *** 107
- نرگس ناز *** 109
- سرو نازان *** 111
- جلوه گاه یار *** 113
- یاری که مرا آید *** 115
- همدم گل ها *** 117
- جمعه ی نور *** 118
- دل رباعی *** 119
- ترانه ی بهار *** 120
- پیمانۀ ی آفتاب *** 121

- می ترانه *** 122
- شررپوش *** 123
- غزالک غزل *** 124
- با آمدنت ... *** 125
- فصل عبور *** 126
- فصل ترانه *** 127
- بدون یار *** 128
- سرود باران *** 129
- کعبه ی احساس *** 130
- کعبه ی یار *** 131
- مشرق نور *** 132
- دل بی قرار *** 133
- انتظار *** 134
- آری می آبی *** 135
- خورشید از مشرق انگشتان تو ... *** 137
- قنوت اشک *** 138
- ساحل تبسم *** 139
- شانه ی تاریخ *** 140

سید علی اصغر صائم کاشانی، اول دی ماه سال 1331 ه. ش در کاشان، خیابان درب عطا در خانه ای که چند خانه آن سوتر از خانه و زادگاه سهراب سپهری بود، تولد یافت.

سال سوم دبستان را می گذراند که ذوق شعری در وجودش شکوفا شد و در سال اول دبیرستان (سیزده سالگی) یکی از سروده هایش، برای نخستین بار در هفته نامه ی شفق کاشان و سپس در دیگر جراید به دست چاپ سپرده شد.

صائم کاشانی در رژیم گذشته، سال ها با شمشیر سخن با طاغوتیان، به مبارزه پرداخت و پس از پیروزی انقلاب؛ به ویژه در دوران دفاع مقدس با آفرینش سروده های حماسی و امیدبخش از آرمان های انقلاب به دفاع و حمایت، مبادرت ورزید.

صائم کاشانی که از سادات حسینی است و علاوه بر غزل سُرایی از شاعران آیینی معاصر به شمار می رود، بیش از چهل سال است که به سرودن شعر، نویسندگی، تحقیق و تفحص در ادب پارسی می کوشد و سال ها در کلاس های فوق برنامه ی دانشگاه ها و دیگر مراکز فرهنگی به طور افتخاری به تدریس ادبیات پرداخته است و از سال 1364 تاکنون، مدیریت انجمن سخن کاشان را که یکی از

مجامع کم نظیر و کوشای کشور است، عهده دار بوده و می باشد، هم اکنون علاوه بر حضور مستمر در کنگره های ملی و بین المللی در سراسر کشور به موجب دعوت رسمی، در موزه ی مردم شناسی

و خانه ی هنرمندان کاشان در (کلاس های ادبیات انجمن سخن) به تدریس و نقد اشعار شاعران جوان می پردازد و نیز در (خانه ی سخن) به تألیف کتب ادبی مشغول است.

آثار صائم کاشانی:

از جمله آثار و تألیفات صائم کاشانی، علاوه بر درج صدها شعر، مقاله و مصاحبه های ادبی در نشریات و سایت های اینترنتی، می توان بدین موارد اشاره داشت:

تألیفات:

1) فصل ها و یادها (2) شکوفه های انقلاب (3) شکار ستاره (4) بلور اشک (5) رساله ی اقسام شعر پارسی (6) سیری در رباعیات حکیم افضل الدین محمد مرقی (7) عرفان در شعر شهریار (8) خورشید علم (9) گاهنامه ی سخن (شماره 1) (10) گاهنامه ی سخن (شماره 2) (11) آهنگ پای گل (12) دیوان عشق (13) فروغستان عشق (14) بهار سخن (15) مینای سخن (16) خورشید سخن (17) خورشید سرایان و (18) کتابی جامع درباره ی اشعار و زندگی سهراب سپهری، تحت عنوان

«خانه ی دوست کجاست» که تاکنون (سال 1388) به چاپ هشتم رسیده است.

تصحیح و مقدمه:

تصحیح و مقدمه ی دیوان های (19) مولانا نجیب کاشانی (نشر ما) (20) ملا- جعفر علامه فیض (21) میرزا حسن ناصری کاشانی (22) فهیمی آرانی (23) فتوت کرمانشاهی (24) با کاروان عشق (25) برگگی در پاییز (26) دریای کرم (27) فروغ احسان (28) دریای بی کران (29) شعله ی اشک افروزی (30) دریای نمک (31) جای پای عشق (32) گل های آتشین و (33) مینای مهشید .

ص: 12

مقدمه بر کتاب های (34) میخانه جای من (35) آینه ی نام دوست (36) نخل و گهواره (37) جلوه های نور (38) آسمان عشق (39) فریاد سکوت (40) با من بمان (41) ساقی عشاق (42) وادی عشق (43) گلگشتی در ریاض ریاضی (44) تو شعر نابی با ردیفی از تبسم و مجموعه هایی که هم اکنون در دست چاپ و تألیف دارد، بدین قرار است:

1 _ مجموعه اشعار سپید و نیمایی صائم کاشانی با عنوان «دست در آغوش سکوت»

2 _ مجموعه اشعار عاشورایی صائم کاشانی تحت عنوان «دریای عطش»

3 _ مجموعه غزل های مهدوی صائم کاشانی به نام «خدا کند که بیایی»

4 _ مجموعه رباعیات صائم کاشانی با نام «بر زلف کرشمه»

5 _ مجموعه غزل های صائم کاشانی تحت عنوان «شاعر گل های سرخ»

6 _ مجموعه اشعار رضوی صائم کاشانی با عنوان «دل هست اینجا کبوتر» .

بخش تحقیقات ادبی انجمن سخن کاشان

بهار 1388

ص: 13

باز آ که با چشمت امشب، روشن بینم جهان را

برقِ نگاهی که داری، رخشان کند کهکشان را

با چشمکی ساغرانه، بر بام هستی گذر کن

تفسیر کن با نگاهی، میخانه ی بی نشان را

تا آن که زنجیرِ مهرت، پای نیازم ببندد

دامی بکن دانه ات را، تابی بده گیسوان را

خورشید و ماه و ستاره، تا آن که دورت بگردند

دوری بزن کهکشان را، سیری بکن آسمان را

هر سو که پا می گذاریم، دل دستِ تو می سپاریم

کاری به کارش نداریم، دورانِ نامهربان را

دل هست و دلدار و صائم، عشق است و خورشیدِ قائم

زلفش کمندی که دائم، بر دل سپارد کمان را

بیست و ششم مرداد 1387، کاشان

مصادف با شب میلاد حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

هنوز منتظرت ...

بر اوجِ عشق، بین موج های بالم را
گرفت شاهد افسانه، خوب فالم را
مگر خیالِ تو بر خاطرَم، سری بزند
غریبه نیست دلت، عشقِ بی مثالم را
کبوترانه، تو را پر زَنَم، که می گیری
به دستِ عاطفه، یک روز، زیرِ بالم را
و باغِ خاطره ام، سبز هست و خواهد بود
ندیده است کسی، سیب های کالم را
به عشق، شُهره ی شهرَم، بخوان و باور کن
به دردنامه ی احساس، شرحِ حالم را
به مسجدِ دلِ من، صائمانه می ماند
کسی که گوش کند، نغمه ی بلالم را
هنوز منتظرت باشم و بریزم اشک؟
بده عزیز دلم، پاسخِ سؤالم را
هشتم بهمن 1387، الیگودرز
کنگره سراسری حنجره های سرخ

توفان انتظار

حالا غزالِ عاطفه تنهاست، بی شما
یعنی غریبِ دشتِ غزلِ هاست، بی شما
امروز بی حضورِ تو تنهاترین منم
فردا بین که معرکه برپاست، بی شما
جانم به لب رسیده در این قحطِ سالِ عشق
کارِ دلم، همیشه خدایاست، بی شما
سمفونیِ نگاهِ تو گلخندِ آرزو
جان، نغمه نوشِ درد و غمِ آواست، بی شما
دریا اسیرِ پنجه ی توفانِ انتظار
در کشتیِ شکسته، چه غوغاست، بی شما
مولا بیا، که صائمِ محرابِ چشمِ تو
گرم دعا و غرقِ تمناست، بی شما
اشک است و آه و غربت و تنهایی و سکوت
ما را هر آنچه هست، همین هاست، بی شما
پنج شنبه، بیست و هشتم آذر 1387، از نای لریستان
کنگره سراسری شعر غدیر

بیا که عاطفه معنا نمی شود، بی تو
و گوهریست؛ که پیدا نمی شود بی تو
دگر به روی کسی، بوستان نمی خندد
و غنچه های طرب، و انمی شود بی تو
نشسته است غباری، به روی آینه ها
که با هزار دعا، پا نمی شود بی تو
هزار چشمه ی خاموش و رود سرگردان
خدا گواست، که دریا نمی شود بی تو
و عشق، آنچه به دنبال او دلم خون است
ستاره ایست، که رخشا نمی شود بی تو
بتاب از افقِ برکه های خلوتِ نور
شب است و نوبتِ فردا، نمی شود بی تو
و صائمِ نگهت، روزه دارِ قافیه هاست
بهارِ شعر، شکوفا نمی شود بی تو
چهارشنبه، چهاردهم اسفند 1387، سنندج
کنگره سراسری خاتم عشق

کرشمه های انتظار

تو آن قَدَر نیامدی، که عشق خونجگر شده
به کوچه های بی کسی، دوباره در بدر شده
تو آن قَدَر نیامدی، که تک درختِ باغِ دل
به تشنگی سپرده جان و طعمه ی تبر شده
چه شادمانه می شوم، اگر کسی خبر دهد
به جاده های عاشقی، عبور، بارور شده
به داغدشتِ ذوقِ من، چکامه ها چکیده است
و هر غزلُ سروده ام، غزالکی دگر شده
به جمعه های عاشقی، همیشه آه می کشم
و آه آتشینِ دل، چراغِ چشمِ تر شده
و عاقبت به خیر باد، کرشمه های انتظار
اگرچه از فراقِ تو، کرشمه ها شرر شده
به جمکرانِ چشمِ تو، هزار صائم آمده است
و طلعتِ صیامِ دل، طلعه ی سحر شده
پنجم اسفند 1387 قروه ی کردستان
کنگره سراسری شعر عاشورایی

آید از کوچه ی احساس، سپاه گل سرخ

عندلیبان چمن، چشم به راه گل سرخ

هی بریزید به جامِ غزلِ خاطره، می

می بنوشید، ز مینای نگاه گل سرخ

نرم و آهسته گذارید به گلزار، قدم

تا پریشان نشود، خوابِ پگاه گل سرخ

باغبانا! زنی بر جگر گل، آتش

که شود سهم شما، آتشِ آه گل سرخ

عود و اسفند در آتش بفشانید، مباد

چشم زخمی برسد، بر رُخ ماه گل سرخ

از چه آزار رسانید، به گل های قشنگ

آخر ای سنگ دلان چیست، گناه گل سرخ؟!

صائم از مسجد گل آمده با اشکِ نیاز

روزه دارانِ غزل، چشم به راه گل سرخ

بهار 1388

کاشان

ص: 25

از آن جا داشت رد می شد دلم، افتاد در دامش

نمی دانم چه خواهد بود، این عاشق سرانجامش؟

از آن جا داشت رد می شد دلم، سویس شتابان شد

نبود این اختیار از من، که دل بود و گل اندامش

قناری در قناری، بود آن جایی که دل می رفت

کبوتر در کبوتر بود، در ایوان و بر بامش

به یادم خاطراتِ کودکی آمد که مادر را

قیامی از ارادت بود، با بشنیدنِ نامش

و از دور از برای حضرتش دستی تکان دادم

و دستِ دیگرم بر سینه و دل، سرخوش از جامش

و ساکم از غزل پُر بود و بر من آفرین ها گفت

به گوشِ خاطرَم جاری، هنوز آن طرفه پیغامش

و اشکِ روزه داران بود و هر صائم در آن مسجد

به ماهِ جمکران، می گفت از اندوه و آلامش

سه شنبه، هفتم آبان 1387

جمکران

ص: 27

شورِ انتظار

از داغدشتِ عشق، تراوَد ترانه ها

هر لاله هست، نغمه گر عاشقانه ها

پاییز با نگاه تو گردد، بهار عشق

افسون شوند، پیش نگاهت، فسانه ها

دریای بیکرانه بُود، ذوق عاشقم

آب از چه گِل کنند، چنین رودخانه ها؟!

مقیاس پلک سبز تو آهنگِ رویش است

جغرافیای چشم تو و بی کرانه ها

صائم تراود از غزلت، شورِ انتظار

دلدار و عصر جمعه و زیبا ترانه ها

جمعه، بیست و ششم اسفند 1384

کاشان

ص: 29

گر آفتابِ رُخت، از نقابِ سر بزند
خدا نکرده، تو را عاشقی نظر بزند
تمامِ عمر بر آن بودم ای عزیز، مگر
شبی خیالِ تو بر من ز لطف سر بزند
همیشه با تو ز دل گفتم و ز جان هرگز
که سنگِ جان، نتواند دلم به سر بزند
که جانِ متاعِ حقیری است، پیشِ پای تو خوب
چه افتخار که بر تاج، این گهر بزند
به دستِ قافیه ها دل سپرده ام هر چند
دلم چو حرف زند، با تو، مختصر بزند
بگو به زهره که چشمانت آبی دریاست
به تارِ عاطفه ها زخمه تا سحر بزند
و از برای دلم مطربِ طربِ صائم
اگرچه ناز کند، عاشقانه تر بزند

سه شنبه، سوم دی 1387

کنگره سراسری شعر عاشورایی

تبریز

جمکران چشم او

یار، مثلِ بای بسم الله می آید ز راه
جمعه ی عشق است و آن دلخواه می آید ز راه
ماه می چیند دلم از کوچه باغ انتظار
ماه سبز آیین من، ناگاه می آید ز راه
دیدم از شطرنج چشمانِ بهار آوازه اش
ای پیاده باوران، آن شاه می آید ز راه
می تراود از سبوی کهکشان، گلخندِ مهر
مهربانم از مسیرِ ماه می آید ز راه
مثنوی ها از نگاهش، نم نم باران سرود
تا شود این قصه ها کوتاه، می آید ز راه
معتکف در جمکران چشم او هر صائم است
روزه داران سخن را، ماه می آید ز راه
جمعه، هجدهم بهمن 1387
کنگره سراسری شعر سیمرغ انقلاب

بروجرد

ص: 33

کجا پا می گذاری

کجا پا می گذاری، تا ببوسم جای پایت را
که جان جوید نشانت را، که دل دارد هوایت را
غریبستان هستی را، ترتم زار بارانی
به رخسار محبت، می توان دید اشک هایت را
به یادت هم نوا هر شب، شوم با نای مولانا
که در قونیه ی عشقت، شنید این دل، نوایت را
به گیسوی سمن سایت، فشانم تا گلاب ای گل!
نمی دانم کجا پیدا کنم، زلف دو تایت را؟
برای دیدن خورشید مهرآیین رخسارت
به سر آیم اگر روزی، کنم پیدا سرایت را
چو گشتم آشنای تو، شدم بیگانه با عالم
تو هم بنواز گاهی از محبت، آشنایت را
دل صائم سرایت هست و هر گه پا نهی در آن
به خوبی بشنوم ای نازنین آهنگ پایت را

بهار 1386

کاشان

ص: 35

غروب آدینه

آمدی که جان بخشی، واژه ی محبت را
با غزل پیامیزی، جرعه ی کرامت را
می تراود از مینا، شعر سبزِ میلادت
سر به پیشِ خُم خُم شد، ساقی سعادت را
جرعه جرعه نوشیدم، از پیاله ی مهرت
خنده خنده کن لبریز، ساغرِ ولادت را
در رکابت آویزد، طفلِ دل که می خواهد
بوسه ها بیفشاند، موکبِ ولایت را
آسمان مرا یار است، گر چه ابرها خوابند
روحِ آبی دریا، آورد لطافت را
جان من به لب آید، در غروبِ آدینه
کی شود بیارایی، قامت و قیامت را
عشق و رندی و مستی، رسمِ عاشقان باشد
بی سعادت آن کاو داد، از کف این سه عادت را
چشم زرد پاییزی، از رُخت بهار آیین
نغمه زارِ بارانی موسم عدالت را
مسجدِ نگاهت را، صائمانه می بوسم
خیلِ خاطرت پُر کرد، خلوتِ عبادت را
چهارشنبه، هفتم شهریور 1386 کاشان
مصادف با ولادت حضرت قائم (عج)

کوکبه ی ناز

شاهدِ سبزِ بهار است که با ناز آید
دست افشان به چمن، آن گلِ طناز آید
قامت آراسته تا دل برد از پیر و جوان
سرو من، در چمنِ راز، سرافراز آید
مهر، آویخت چراغِ سحر از بامِ افق
ماه، شیدایی و در بزمِ گه راز آید
نوعروسانِ چمن، در طرب از رقصِ نسیم
موکبِ بادِ صبا، مُشک فشان باز آید
چنگ بر تارِ دلاویزِ دو زلفت می گفت:
نغمه ی سازِ تو را، نازُ هم آواز آید
در طربخانه ی سرسبزِ طبیعت، از شوق
ذوقِ شیدایی من، قافیه پرداز آید
آشنای دلِ سوداییِ صائم امروز
نغمه گر آید و با کوکبه ی ناز آید

بهار 1382

اصفهان

ص: 39

پشتِ سکوتِ ابرها پنهان، دلِ رسوا بیا
تنهاتر از تنها منم، تنهاتر از تنها بیا
تا پلکِ چشمِ آسمان، باز است و بر هم می خورد
دور از نگاهِ اختران، ای اخترِ رخشا بیا
در قابِ زرّینِ افق، گل می کند خورشیدِ عشق
ای نوبهارِ آرزو، در رویشِ گل ها بیا
در شهرِ خوابم آمدی، دیشب دلِ آراتر ز عشق
تا جان به پایت افکنم، زیباتر از رؤیا بیا
حالا که فانوسِ سحر، از حسّ و حال افتاده است
ای تک چراغِ آرزو، حالا بیا، حالا بیا
شب ها که بر رودِ فلک، بندند پل از اختران
ای کوکبِ تنهائیم، چشمک زنان، اینجا بیا
صائم به قنديلِ فلک، آویخت شعرِ انتظار
نازآفرین خورشیدِ من، امروز یا فردا بیا
یک شنبه، بیست و پنجم اردیبهشت 1384
جشنواره گل سرخ، فرهنگسرای اشراق تهران

وصلِ دلبر

جز عکسِ روی تو ای گل، در قابِ باور ندارم

غیر از تو در باغِ خاطر، سرو و صنوبر ندارم

در شهرِ زیباپرستان، نازآفرینان و مستان

دلدارِ دیگر نخواهم، محبوبِ دیگر ندارم

تا زنده هستم نگارا! در حسرتِ آباد هستی

دست از سرم بر نداری، دست از سرت بر ندارم

جز وصلِ دلبر ندارم، صائم به دل آرزویی

آری به دل آرزویی، جز وصلِ دلبر ندارم

زمستان 1380

کاشان

ص: 43

چشمه ی خورشید

شورافکنی، ترانه ی دل های

گل دامنی، بهارِ تمنّایی

آینه دارِ مهرِ جهانتابی

دامنِ فروزِ ماهِ دلآرایی

از منظرِ نگاه، نهانِ اَمّا

در جلوه گاهِ عاطفه پیدایی

با ارغنونِ یادِ تو، دمسازم

در کوچه باغِ خاطره، غوغایی

من ذره ام، تو چشمه ی خورشیدی

من قطره ام، تو پهنه ی دریایی

گفتم چرا اسیرِ دلم، گفتا:

صائم تو نیز، هم نفس مایی

بهمن ماه 1364 گنگره سراسری شاعرانِ تراز اوّل معاصر

اردبیل

ص: 45

خدا کند که بیایی

تو آفتابِ وفايي، خدا کند که بیایی
فروغِ دیده ی مایی، خدا کند که بیایی
زلالِ چشمه ی نوری، صفای جامِ حضوری
بهشتِ عاطفه های، خدا کند که بیایی
تو قلّه سارِ صفایی، تو چشمه سارِ وفايي
طلوعِ سبزِ ولایی، خدا کند که بیایی
تو آفتابِ امیدی، تو ماهتابِ نویدی
سفیرِ صبحِ صفایی، خدا کند که بیایی
تو یوسفی که نداری، به مُلکِ حُسنِ نظیری
عزیزِ مصرِ وفايي، خدا کند که بیایی
تو کوثری، تو بهشتی، تو کعبه ای، تو کنشתי
تو مروه ای، تو صفایی، خدا کند که بیایی
تو مهرِ قائم و دائم، غزلِ سرای تو صائم
خدا کند که بیایی، خدا کند که بیایی

بیست و هفتم آذر 1371

کاشان

ص: 47

زود بیا که بی رُخت، کارِ دل آه کردن است

روزِ سپیدِ خویش را، شامِ سیاه کردن است

تا به کلاسِ عشقِ تو، طفلِ دلم نهاد پای

دید که درسِ عاشقی، مشقِ سیاه کردن است

بر رُخِ دلربای تو، باشد اگر نگه گناه

حاصلِ کارِ عاشقان، جمله گناه کردن است

چشمه ی نوشِ زندگی، هست شرابِ چشمِ تو

بی تو اگر به سر برم، عمر تباه کردن است

سیبِ زنجِ نمودنت، بر دلِ بی قرارِ من

کودکِ بی گناه را، زنده به چاه کردن است

سائلِ حُسنِ ای صنم، صائمِ عاشق است و بس

نالهِ ز عشوه های تو، شکوه به شاه کردن است

یک شنبه، هفتم فروردین 1384

اصفهان

ص: 49

داغی ست مرا بر دل و او را به جبین است
فرقی که میان من و شیخ است، همین است
تا چند هوسرانی و تا چند جوانی
هشدار! که تمکینِ هوس، آفتِ دین است
هان! تا نشوی پیرو احساس که دیوی ست
آن یارِ فریبا که تو را خوب ترین است
با بی خردان، یار شدنِ عینِ تباهی ست
بیچاره هر آن کس که به این قوم، قرین است
نشناخته در مدحِ کسی خامه میالای
خرمُهره کجا هم ثمنِ دُرِّ ثمین است
سر زد اگر از شاعرِ ناپخته خطایی
شرمنده نه امروز که تا بازپسین است
ای دل چه شوی زار، ز آزارِ حسودان
پاداشِ نکویی، به فرومایه همین است
گر اهل هنر را نستایند، عجب نیست
تا بوده چنین بوده و تا هست، چنین است
ای غنچه که لبخند زدی بر دل تنگم
لبخند بزن، خنده ی نازت نمکین است
باز آ که به هر جمعه دلِ عاشقِ صائم
با ندبه هم آواست، که با دَرْدُ قرین است

مهر 1375

کاشان

ص: 51

دلم خوش است که با دوست، محفلی دارم

به شهرِ خاطره، همراز و همدلی دارم

چگونه عشق نورزم، به قدّ و قامت یار

به قابِ شوق، ز جانان، شمایی دارم

اگرچه خوشه نچیدم ز خرمنِ وصلش

کنون که فصلِ حصاد است، حاصلی دارم

به لوحِ سینه نوشتم، قصیده ی زلفش

دلم پریش چو گردد، حمایی دارم

ز بحرِ عاطفه تا آورم به کفِ گوهر

نگاهِ شوق، به دامنِ ساحلی دارم

برای هدیه به دلدارِ نازنین، صائم

اگر که هیچ ندارم، ولی، دلی دارم

فروردین 1378

اصفهان

ص: 53

امام گل سرخ

تا شوی مست، ز مینای مُدام گل سرخ
بوسه مستانه ستان از لبِ جامِ گل سرخ
ای نسیمِ سحری، گو به عروسانِ بهار
سگّه ی دولتِ عشق است، به نامِ گل سرخ
نشوی شیفته ی صحبتِ سوسن به چمن
گوشِ جانِ گر بسپاری به کلامِ گل سرخ
دل ز گلدسته ی جان، نغمه ی تکبیر سرود
قامتِ عاطفه تا بست، امام گل سرخ
نغمه خوان گشت، هزارِ غزلِ خاطره ام
تا شنید از لبِ خورشید، پیام گل سرخ
گر چه گلباده ی جان داد مرا، حضرت دوست
هستم ای دلشدگان، مستِ مُدام گل سرخ
ای صبا گر برسی باز به گلزارِ طرب
برسان از منِ دلداده، سلام گل سرخ
گفتم ای صائمِ دل باخته، سودای تو چیست؟
گفت خواهیم ز خداوند، دوام گل سرخ

بهار 1373

کاشان

ص: 55

از آفتابِ نگاهت، پیاله لبریز است
فروغِ عاطفه در جامِ جان، طرب خیز است
بتاب از نفسِ بال های خسته ی نور
که با تو عشق، نشاط آور و دلاویز است
به باغ و راغ اگر بی تو روکنم، خوش نیست
بهاژ بی گلِ رویت، غروبِ پاییز است
به جز خیالِ تو ای گل فروغِ تنهایی
جهان و هر چه در او هست، محنت انگیز است
به یادگار اگر از دلم اثر ماند
همین ترانه ی شوق است و شعرِ ناچیز است
دریغ! مهرِ محبت، غروب کرد، غروب
شفق نشانه ی شمشیرِ جورِ چنگیز است
ز دستِ شعر، چه تاجی به سر زدی صائم؟
همیشه خوانِ دل از خونِ دیده لبریز است

تیر 1373

کاشان

ص: 57

پاکی! زلالی! ...

پاکی، زلالی، روشنی، تفسیرِ آبی
خوبی، لطیفی، گلشنی، تعبیرِ خوابی
در دوردستِ آرزو، شورِ امیدی
در دیرپایِ زندگی، شوقِ شبابی
در شامِ ظلمت، روشنایِ کهکشانی
در صبحِ رویش، ترجمانِ آفتابی
دیوانِ هستی را، نگارینِ شاهکاری
رؤیایِ مستی را، بلورینِ شعرِ نابی
گلوآزهیِ قاموسِ سبزِ نوبهاران
بر داغدشتِ آرزو، اشکِ سحابی
جاری تر از می، در رگِ سرخِ شقایق
جوشِ شمیمِ ارغوان، موجِ گلایی
می بینمت بر آسمانِ شعرِ صائم
رنگینِ کمانی، لطفِ بارانی، شهابی

تیر 1365 کنگره جهانی حضرت امام رضا (علیه السلام)

مشهد مقدس

ص: 59

تا آفتابِ مه‌رت، بر صبحِ جانِ دمیده
در شهرِ آرزوها، خورشیدِ آفریده
بر دشتِ کهکشان‌ها، تا اوجِ آسمان‌ها
با دلِ شبی سفر کن، ای ماهِ نو دمیده
جانانِ من کجایی؟ در جانِ چرا نپایی؟
دارم از این جدایی، جانی به لب رسیده
ای شاهدِ معانی، در صبحِ مهربانی
هستی به گلِ فشانی، همراه با سپیده
نرگسِ خُمارِ چشمت، آینه‌دارِ چشمت
از چشمه‌سارِ چشمت، اشکِ سحر چکیده
عشقتِ سُرورِ صائم، مه‌رت فروغِ دائم
حُسنِت همیشه قائم، ای آفتابِ دیده
مه‌ر 1366 کنگره سراسری شاعران تراز اول معاصر

کرمان

ص: 61

ترانه ی شکوفه

به باغِ سبزِ آسمان، شکوفه ی ستاره ای
به جلوه گاهِ کهکشان، فروغِ ماهِ پاره ای
تو غنچه ی تبسمی، به چهرِ این چمن بخند
شکوه فصلِ رویشی، سپیده ای، ستاره ای
به باغِ باورم بمان، که ای بهارِ آرزو
ترانه ی شکوفه ای، طراوتِ بهاره ای
به ذره ای نظاره ای، که آفتابِ رویشی
به قطره ای کرامتی، که بحرِ بی کناره ای
و صد بهارِ نرگسی، که می بری دلِ مرا
به خنده ای، به غمزه ای، به عشوه ای، اشاره ای
کجا شود وصالِ تو، نصیبِ صائمِ ای صنم!
مگر پیاده ای رسد، به توسنِ سواره ای؟!

آبان 1366

کاشان

ص: 63

چکامه ی فریاد

بهارِ عاطفه در جامِ بی قرارانی

نگاهِ شرقیِ مینای میگسارانی

سپیده ای که نگنجی درونِ کلبه ی شب

ستاره ای که امیدِ طلایه دارانی

بیا که باغِ عطش، در قنوتِ دلتنگی ست

بیا که سبزترین سروِ جوکنارانی

پناه برکه ی خاموش و رودِ سرگردان

و بیکرانه ی احساسِ آبشارانی

بیا که سبز شود، نخلِ مهربانی ها

که شاه بیتِ غزل های باغِ بارانی

مگر چکامه ی فریادِ صائمی ای دوست

که ماندگاژ به دیوانِ روزگارانی

دی 1364

کاشان

ص: 65

فروغِ آرزو

فروغِ آرزو، چندان نباشد

اگر فانوسِ دل، رخشان نباشد

مه مهر آفرینم، آسمانی ست

به دست آوردنش، آسان نباشد

بهارِ سبزِ من! برگرد تا دل

گرفتارِ غمِ هجران نباشد

صفای آبخارانِ بی نگاهت

به چشمِ عاشقان، چندان نباشد

و ای روحِ بلندِ کهکشان‌ها!

بلندای تو را پایان نباشد

مرا پرواز، اوجِ بی کران هاست

اگر کاشانه ام، کاشان نباشد

مهر 1365 کنگره سراسری ارج داشت میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

گنبد کاووس

ص: 67

کوچه ی باران

دلِ خاطرِ نوازم را، نویدِ نوبهار آید
گلِ باغِ نیازم را، صبا آینه دار آید
درای کاروانِ گل، دهد این مژده بر بلبل
که آن یارِ سیه سنبل، به آهنگِ هزار آید
صفای صبحِ گلشن ها، بهارِ عطرِ سوسن ها
ترازِ نازِ دامن ها، پی بوس و کنار آید
امیدِ رویشِ گل ها، فروغِ ساغرِ مُل ها
شمیمِ نابِ سنبل ها، زلالِ آبشار آید
نسیمِ شادِ گلزاران، چراغِ کوچه ی باران
سفیرِ صبحِ جو باران، صفای چشمه سار آید
عروسِ شعرِ شیدایی، چه خوش باشد، تماشایی
غزالِ من به زیبایی، غزل را شاهکار آید
چه خوش صائم گل آوازم، بهارین ماهِ طنازم
دهد تا کامِ دل بازم، زره خورشیدوار آید

اردیبهشت 1367

کاشان

ص: 69

آید ز بی کران ها

آید ز بی کران ها، با موکبِ ستاره
رخشان چو مه همیشه، تابان چو خور هماره
بر گردِ موکبِ دوست، کی می رسی دلِ من؟
تو عاشقی پیاده، او دلبری سواره
ای پیکِ صبحگاهی، از چشمِ مهر، گاهی
بنواز عاشقان را، با ساغرِ نظاره
از آفتابِ مهرت، صبحِ غزلِ فروزان
شعرِ بلندِ خورشید، پیش تو نثرواره
صائم به شوقِ جانان، گفتیم ترکِ سامان
از ما به سر دویدن، از او به یک اشاره

اسفند 1363

کاشان

ص: 71

به قصر دیده ی بی تاب من اقامت کن

در این ستاره سرا، با ستاره خلوت کن

شهیدِ توست دلم، ای سحابِ نورانی

بیا و گشته ی خود را غریقِ رحمت کن

نهالِ مهر برویان به جانم ای خورشید

شرابِ عاطفه در ساغرِ محبت کن

شکوفه های دعا می دمد به باغِ سحر

در آستانِ وصالی، دلا عبادت کن

سپیده می رسد از راه، با طلایه ی نور

دعای مشرقِ میعاد را اجابت کن

امام عشق، چو تکبیر گفت و قامت بست

تو نیز قامت دل بند و استجابت کن

سرودِ صائم و میلادِ مهرِ جان، قائم

سرای دیده، گل افشان و با طراوت کن

آبان 1363 کنگره سراسری شاعران معاصر کشور

ساری

ص: 73

غزالِ غزل

بعد از این ها من و دلدارِ کمانِ ابرویی
که جهان نیست به جز قصه ی های و هوئی
با غزالِ غزلی، جام گرفتن چه خوش است
خاصه در دامنِ صحرا و کنارِ جویی
دلِ درویش صفت، ساکنِ میخانه ی اوست
مست با یادِ رُخِ دوست، کشد یاهویی
آبشاری ست، تماشاگه چشمانِ افق
نیست زیباتر از آن سنبلِ تر، گیسویی
می کنم شکر، که با یادِ غزالی زیبا
می زند باز چراغِ غزلم، سوسویی
و سراپا همه نازی و مرا چشمِ نیاز
نیست، جز سوی تو ای دوست، به دیگر سویی
صائم از میکده ی چشمِ تو نوشید مُدام
که به چشمانِ فریبات، نبود آهویی

هشتم مرداد 1377

کاشان

ص: 75

همپای نسیم

همپای نسیم ای گل، شورِ توبه سر دارم
در فصلِ خوشِ رویش، آغازِ دگر دارم
در شهرِ افق شب ها، بر دامنِ کوکب ها
پرواز، فلک آسا، بر بامِ سحر دارم
ای بحرِ صفاخیزم، من قطره ی ناچیزم
بر پای تو می ریزم، چندان که گهر دارم
ای عطرِ گلستان ها، آلاله ی بستان ها
گلداغِ فراق را، بر لختِ جگر دارم
با یادِ توام دائم، بر عشقِ توام قائم
هر گل غزل از صائم، بشکفت، ز بر دارم

تیر 1364

کاشان

ص: 77

میلاذ باران

آسمان دیده بارانی شده

بی کران دریاست، توفانی شده

سردمهری بین، که بین دوستان

دوستی، برف زمستانی شده

مژده ی میلاذ باران کی رسد؟

ابرها چندی ست، ظلمانی شده

از فروغ اختران سرخ اشک

کوچه باغ دل، چراغانی شده

ای نگاهت جاری خورشید عشق

چشمت آهوی بیابانی شده

آذر 1365 کاشان

ص: 79

پیاله ی صبح

غبارِ راه تو، گل قطره های باران است

بیا که بی تو بهارِ دلم، زمستان است

فروغِ برقِ نگاهت، در آسمانِ امید

کویرِ تشنه ی جان را، نویدِ باران است

فرازِ قُلّه ی مهتاب، ای ستاره بتاب

که از فروغِ تو چشمِ سحر فروزان است

شرابِ مهرِ تو می جوشد از پیاله ی صبح

دلت چو خانه ی خورشید، پرتو افشان است

به جشنواره ی چشمت، ترانه ها خواندم

در این شراب سرا، دل همیشه مهمان است

اگر گلابِ غزل، هدیه آورد صائم

عجب مدار، که این ارمغانِ کاشان است

کنگره سراسری شاعران معاصر کشور

آذر 1365 گیلان

ص: 81

گل انتظار

به باغِ خرمِ چشمت، بهار می روید

از آفتابِ نگاهت، شرار می روید

به شادباشِ تو در باورِ عروسِ چمن

گل همیشه بهارم، بهار می روید

شقایق است دلِ آتشینِ من، گویی

که در سکوتِ چمن، داغدار می روید

در این کویرِ غمِ آلود، تا که باز آیی

به باغِ دیده، گلِ انتظار می روید

سحابِ عاطفه، در دشتِ نور می بارد

بهارِ خاطره، در روزگار می روید

اسفند 1365

کاشان

ص: 83

آخرین ستاره

به روزگار هر آن کس ز چشم یار افتد

ز چشم یار نه، از چشم روزگار افتد

شرابِ جامِ نگاهت، فروغِ برکه ی صبح

گر آفتاب ننوشد از آن، خمار افتد

به صبحِ عاطفه، ای آخرین ستاره، بتاب

که بی تو سگه ی خوبی، از اعتبار افتد

ز تندبادِ خزان آفرین، خدایا چند؟

در این شهیدسرا، لاله داغدار افتد

قسم به جاری باران، دلِ عطشناکم

به دشتِ سوخته ی عشق، ژاله وار افتد

میان این همه گل نغمه های رنگارنگ

کجا ترانه ی صائم، پسند یار افتد

شهریور 1365 کنگره سراسری شاعران معاصر کشور

استان مازندران

ص: 85

ز دستِ دوست چه نالی که یار می آید

بکوب پای طرب، غمگسار می آید

بتابد از پس ابر سیاه، کوکب نور

فروغِ عاطفه در شامِ تار می آید

به ماه، نسبتِ رویش اگر دهم، نسزد

که مهر، پیشِ رخس، شرمسار می آید

چو خطِ دلکشِ دلدار، سبز دشت و دمن

شتا اگر چه بود، نوبهار می آید

سروش داد پیامی به عاشقان، تا یار

به کارِ عشق، دهد اعتبار می آید

به عرصه ی طرب اکنون، اگر دهی جولان

سزاست، دلبرِ چابک سوار می آید

ز درد، بگسل و با درد، عهد و پیمان بند

که پیر میکند با اقتدار می آید

ز شهدِ لعلِ لبش، کامِ جان شکرخا کن

کنون که موسم بوس و کنار می آید

نسیمِ روح فزای سحر، ز گلشنِ قدس

امیدِ عاشقِ شب زنده دار می آید

در آبگینه ی دل، یادِ دوست، رقصِ کنان

که دوست، بر سرِ عهد و قرار می آید

دهید مژده به داستان سرای گلشنِ عشق

گُلی که دور کند شرّ خار می آید

همای عشق کشد پر بر آسمانِ امید

ستاره ی شرف و افتخار می آید

به گوشِ هوش شنیدم ز پیرِ باده فروش

به خُم سرای وفا، گل‌عذار می آید

نشانِ فرّ و ظفر نقشِ سینه کن صائم

که این نشان ز خداوندگار می آید

زمستان 1357 کاشان

ص: 88

آیت شکوفایی

فروغ دیده ی تو، آیت شکوفایی ست
نگاه لطف تو ای گل، بهار زیبایی ست
مگر به خواب، گل از گلشنم نصیب آید
خیال وصل، چه شور آفرین و رؤیایی ست
تو از تبار کدامین ستاره ی سحری؟
که چهر مهر مثال چنین تماشایی ست!
پیام عشق تو درمان تلخ کامی هاست
کلام ناب تو تفسیری از شکرخایی ست
بیا بیا که طلوعت، غروب نومیدی ست
بیا بیا که حضورت، بهشت زیبایی ست
فروغ صبح امید، حصار شب بشکن
سپیده بی تو، به ظلمت سرای تنهایی ست
بهار عشق نگر در سروده ی صائم
که واژه واژه ی آن گلخروش شیدایی ست

مرداد 1364

سنندج

ص: 91

آید نوای کاروان

ای عاشقان، ای عاشقان، جان می رسد، جان می رسد

مهری درخشان می دمد، ماهی فروزان می رسد

آید نوای کاروان، بر گوش جان، کان دلستان

تا دل ستاند زین و آن، اینک شتابان می رسد

رخسارِ ماهش را ببین، زلفِ سیاهش را ببین

برقِ نگاهش را ببین، یوسف به کنعان می رسد

ساقی بیخشا جام را، از باده پُر کن کام را

گو باز این پیغام را، پیمانۀ گردان می رسد

مطرب نوایی ساز کن، شوری دگر آغاز کن

با نغمه ای اعجاز کن، اکنون که جانان می رسد

رونق فزای باغ ها، چشم و چراغِ راغ ها

بر قلبِ عاشق داغ ها، جانِ گلستان می رسد

بر درگهش کن بندگی، خواهی اگر پابندگی

کان رهنمای زندگی، وان مهدِ عرفان می رسد

مهرِ سحر، ماهِ صفا، بحرِ گُهر، گنجِ وفا

آینه ی ایزدنما، خورشیدِ ایمان می رسد

یارِ موافق می رسد، دلدارِ صادق می رسد

قرآنِ ناطق می رسد، محبوبِ یزدان می رسد

کاخِ صفا قائم از او، مهر و صفا دائم از او

غرقِ طربِ صائم از او، جان می رسد، جان می رسد

فروردین 1348

کاشان

ص: 93

بوسه های باران

هنوز عاشقِ گل های باغِ بارانم

هنوز عاشقِ آهنگِ آبشارانم

مشوز آوِ شررِ آفرینِ منِ غافل

قسم به لاله که از نسلِ داغدارانم

شبی به زلفِ تو گفتم که چیستی؟ گفتا:

چکامه ای به بلندای روزگارنم

به خشک سالِ محبت، در این کویرآباد

در انتظارِ تو و بوسه های بارانم

به سانِ موجِ ندارم سکون و سامانی

به بحرِ خاطره از خیلِ بی قرارانم

برای دیدنِ خورشیدِ مهربانی ها

به کوچه ی سحر از چشم انتظارانم

به جانِ دوست که در محفلِ سخنِ صائم

خدا قبول کند، دستِ بوسِ یارانم

بیست و ششم دی 1375

کاشان

ص: 95

گل‌باده زخم گه گاه، زان چشمِ اهورایی

دادِ دلِ خود گیرم، از ساغرِ مینایی

دیشب من و دل با هم، یک جرعه غزل خوردیم

او مست و فسون گر شد، من عاشق و شیدایی

تا آبیِ چشمانت، در باغِ دلم گل کرد

بر شاخِ طربِ رقصید، گلخندِ شکوفایی

از جامِ لبِ نوشت، یک جرعه اگر نوشم

شهدِ طربِ افشانم، از ساغرِ سودایی

من لاله ی بی تابم، در دشتِ غزلِ اَمّا

تو شاهِ غزالانی، در خوبی و زیبایی

من شمعِ شررِ پوشم، با اشکِ هم آغوشم

تو مهرِ طربِ زایی، در بزمِ دل آرایی

دل بی رُخِ ماهِ تو، بی برقِ نگاهِ تو

بنشسته به راهِ تو، در کوچه ی تنهایی

سنبل به کنار افشان، تا لاله برافروزی

خورشید تماشایی ست، در این شب یلدایی

ای لاله ی بستانی، بادا به تو ارزانی

از صائم کاشانی، این نغمه ی شیدایی

سوم مرداد 1380

کاشان

تو مثل یک ستاره ای، که می کنی نظاره ام

مَنْتُ به سان هاله ای، به گرد ماهپاره ام

تو مخملین گلِ منی، که گلشنِ لطافتی

ز من کناره کی کنی؟ اگر چه سنگِ خاره ام!

تو آفتابِ اُفتی، که بی فروغِ مهرِ تو

ز دیده می دمد سحر، هزارها ستاره ام

تویی که حکمرانِ دل، ز خیلِ ناز و غمزه ای

منم که با نگاهِ جان، اسیرِ یک اشاره ام

تمامِ حاصلم تویی، به هر ترانه و غزل

وگر نه استفاده ای، کجا ز استعاره ام

غزالِ نازِ صائمی، به دشتِ رویشِ غزل

تراوشِ دوباره ای، به ساغرِ بهاره ام

آذر 1366

کاشان

ص: 99

چراغِ مهربانی‌ها

کوچه‌ی احساس را هر شب گل آذین می‌کنم

دیده را از شوقِ رویت، پُر ز پروین می‌کنم

مثل فرهادم اسیرِ بیستونِ روزگار

جان شیرین را فدای جانِ شیرین می‌کنم

در کفم تیغِ محبت هست و زوینِ وفا

دشمنان را خسته با این تیغ و زوین می‌کنم

چون ز خاموشی، جوابی ذوقِ من بهتر ندید

کی جدل با هرزه‌گویانِ سخن‌چین می‌کنم؟!

دینِ من عشق است و آیینم صفا و دوستی

تا روان دارم به تن، کی ترکِ آیین می‌کنم؟

در دلِ صائم نگنجد کینه، این آینه را

با چراغِ مهربانی‌ها، گل آذین می‌کنم

آبان 1377

کاشان

ص: 101

رسد به گوشِ تو روزی، اگر فسانه ی من

خبر شوی ز من و رازِ عاشقانه ی من

فسونِ نازِ تو نازم که از کرشمه ی توست

سمر شده ست به عالم، اگر فسانه ی من

تبسمی کن و در چشمِ عاشقم، بنشین

که با حضورِ تو گردد بهشت، خانه ی من

تو زنده باش، که در بوستانِ باورِ دل

به یادِ روی تو گل می کند، ترانه ی من

به خشکسالِ محبت، نگاهِ مهرِ تو گشت

فروغِ زندگی و بحرِ بی کرانه ی من

ز تنگنای قفس، مرغِ دل شود آزاد

اگر گذارِ تو افتد به آشیانه ی من

ز سرد مهری یاران، ملول شد صائم

اگرچه مهر نهد، سر بر آستانه ی من

هشتم بهمن 1375

کاشان

ص: 103

جانانه تویی

عاشقت هستم و جانانه تویی

گوهرِ نازی و یکدانه تویی

جرعه ای بخش ز مینای نگاه

ساقی و ساغر و میخانه تویی

خالِ هندوی تو و مرغِ دلم

دلیرا! دام تویی، دانه تویی

با چنین زلفِ دلاویز و بلند

صاحبِ سلسله و شانهِ تویی

مسجد و دیر و کلیسا و کنشت

معبد و کعبه و بتخانه تویی

صائم از چشمِ تو مست است، مدام

خُم تویی، باده و پیمانهِ تویی

اسفند 1349

کاشان

ص: 105

شبِی در جاریِ مهتاب، بر چشمانِ من بنشین

گلِ نازِ منی، با ناز در دامانِ من بنشین

چراغِ خنده بر لبها، هر گه می شود روشن

به سیلستانِ اشک و دیده ی حیرانِ من بنشین

در این ساغر سرا ساقی! نمی بینم دل آگاهی

بیا از مرحمتِ گاهی، به جامِ جانِ من بنشین

شرارِ شعرِ شیدایی، همه داغ است و رسوایی

الا ای یارِ تنهایی، به داغستانِ من بنشین

به خطِّ آن نگارینم، بخوان دیوانِ عشقم را

چون نقشِ جاودانِ ای جان، به لوحِ جانِ من بنشین

ز دامانِ دلم تنها تو می گیری نشانِ ای گل

چو شبنم باش و بر اندیشه ی بستانِ من بنشین

در این میخانه صائم را شرر در جامِ باور ریز

زرافشان، باش چون خورشید و در ایمانِ من بنشین

اردیبهشت 1380

کاشان

ص: 107

نرگس ناز

باز آ و باز آور، محبت را به جانم
بنشین و بنشان، شعله ی سوزِ نهانم
ای گل که باشد هر نگاهت نرگسِ ناز
در باغِ چشمانت، هزارِ نغمه خوانم
دل را به سیرِ بوستان، جانا چه حاجت؟
تا سنبلِ زلفِ تو باشد بوستانم
بر دامنم تا سنبلِ تر، می نشانی
بر سنبلت، اشکِ محبت می فشانم
ای گل که مشتاقی بینی یارِ ما را
دیدم اگر او را، سلامت می رسانم
صائم اگر پیدا شود زیبا غزالی
ملکِ غزل را شهریاری می توانم

فروردین 1369

کاشان

ص: 109

سرو نازان

می زند خورشیدِ چشمت بر غروبِ جان، شراری

آید از شهرِ نگاهت، قاصدِ آتشِ سواری

مشعلِ آهی نهادم، در نگاهِ شوقِ ماهی

شعله‌ی فانوسِ مه‌مهرم، در نهرانِ دارمِ شراری

لاله‌ی آهم شکوفد، بر مزارِ آرزوها

زین کویرستانِ ندارمِ خاطرِ امیدواری

دامنِ سبزِ بهاران، خرم از مینای چشمت

در چمن زارِ نگاهت، می شکوفد نوبهاری

ای بهارِ مهربانی، لحظه‌ای در من سفر کن

تا فشانایِ عطرِ شوقی، بر کویرِ داغداری

لحظه‌ای ای سرو نازان! در چمن باز آ که صائم

بی گلِ روی تو باشد، آتشین آوا هزاری

فروردین 1366

کاشان

ص: 111

جلوه گاه یار

بیا که شاهدِ گلپوشِ نوبهار رسید

بیا که در چمنِ آرزو، هزار رسید

بیا که نرگسِ جانان، به باغِ جلوه نمود

بیا که لاله یِ گلدشتِ روزگار رسید

بیا که یوسفِ گل بر سریرِ شاخه ی ناز

به صد کرشمه و با زلفِ تابدار رسید

بیا که شبنمِ باور نشست بر رُخِ گل

نسیمِ عاطفه، سرمست و مشکبار رسید

بیا که ساقیِ نوروژ با پیاله ی مهر

به خُمِ سرایِ طرب، شاد و میگسار رسید

ز لطف، مطربِ گلنغمه ی بهار آیین

رسید از ره و با چنگ و با سه تار رسید

دهید مژده به داستانِ سرایِ گلشنِ عشق

که آفتابِ سحر، بر سرِ قرار رسید

غزلِ بخوان و ز مینایِ مهر، باده بنوش

غزالِ خاطره از دشتِ انتظار رسید

رسید مژده ی شادی، ز آسمانِ فروغ

امامِ عاطفه، خورشیدِ هشت و چار رسید

ز شوق، شاهدِ شیرینِ ذوقِ من صائم

به رقصِ آمد و تا جلوه گاه یار رسید

پانزدهم شعبان المعظم 1401

کاشان

ص: 113

باری که مرا آید

ای دل، دلِ شیدایم، خورشیدِ صفا آید

محبوبِ گل آیینم، از راهِ وفا آید

گل چهره طنّازم، دلدارِ گل آوازم

آن سروِ سرافرازم، و آن ماه لقا آید

آن آیتِ رخشانی، و آن لعلِ بدخشانی

از کعبه ی عرفانی، و ز سعیِ صفا آید

هم ماهِ وفا باشد، هم مهرِ صفا باشد

هم نورِ خدا باشد، کز سوی خدا آید

در دامنِ جان گل ها، نسرين و قرنفل ها

آلاله و سنبل ها، از باغِ ولا آید

آینه ی ایمانست، سرچشمه ی عرفانست

بر جسمِ سخن جانست، یاری که مرا آید

و صائم کاشانی، در شور و غزل خوانی

تا شاهدِ روحانی، از راهِ وفا آید

خرداد 1372

کاشان

ص: 115

می خواستم که در تو شکوفا شوم، نشد
در باغِ عشق، همدمِ گل ها شوم، نشد
می خواستم چو واژه به قاموسِ عاشقی
با یک نگاهِ مهرِ تو معنا شوم، نشد
می خواستم به سانِ نسیمِ سحرگهی
در کوچه باغِ زلفِ تو پیدا شوم، نشد
می خواستم به ساحلِ آرامِ یاد تو
همپای موج، غرقِ تماشا شوم، نشد
می خواستم چو قامتِ خورشیدِ صبحگاه
گرم از فروغِ آن رُخِ زیبا شوم، نشد
می خواستم ز حالِ تو ای نوبهارِ عشق
در کوچه سارِ خاطره جو یا شوم، نشد
می خواستم دو چشمِ اهورایی تو را
آینه دارِ غمزه و ایما شوم، نشد
می خواستم به مسجدِ چشمانِ نازِ تو
صائم شوم، زلالِ تمنا شوم، نشد

بهمن 1379

کاشان

ص: 117

جمعه ی نور

با جمعه ی نور، هم سفر می آید

همدوشِ ستاره ی سحر می آید

آن ماهِ شب چارده، آن شرقی عشق

با سیصد و سیزده نفر می آید

مرداد 1388

کاشان

ص: 118

دل رباعی

باز آ که غزل، غزالکی مجنون است

سازی که به دستِ اوست، بی قانون است

گفتم که فرستمت رباعی، دیدم

از دستِ غزل، دلِ رباعی، خون است

مرداد 1388

کاشان

ص: 119

ترانه ی بهار

گفتم غزلی در انتظار آورمت

همدوشِ ترانه ی بهار آورمت

دیدم که بهار، بی رُخت، پاییز است

ماندم که دلم را به چه کار آورمت

مرداد 1388

کاشان

ص: 120

پیمانہ ی آفتاب

دانم کہ شبی شہابِ من خواہی بود

خورشیدی و ماہتابِ من خواہی بود

از میکده ی عاطفہ، سر خواہی زد

پیمانہ ی آفتابِ من خواہی بود

مرداد 1388

کاشان

ص: 121

می ترانه

یک روز سری به خانه ام خواهی زد

جامی ز می ترانه ام، خواهی زد

روزی که ز پافتادم از دردِ فراق

دستی حتما به شانه ام خواهی زد

مرداد 1388

کاشان

ص: 122

شرپوش

موجیم، ز خویشتن بریدیم بیا

جانیم، ولی به لب رسیدیم بیا

شمعیم، نیامدی، شرپوش شدیم

اشکیم، ز چشم دل چکیدیم بیا

مرداد 1388

کاشان

ص: 123

غزالک غزل

روزی که دلم دچارِ بی صبری بود

چشمانِ غزالکِ غزل، ابری بود

آن روز تقالی زدم بر حافظ

آمد غزلی که آن غزل، جبری بود

مرداد 1388

کاشان

ص: 124

با آمدنت ...

در باغِ دلم، بهار را باز آور

گلنغمه ی آبشار را باز آور

با آمدنت، نسیم را دعوت کن

از پنجره، انتظار را باز آور

مرداد 1388

کاشان

ص: 125

فصل عبور

تا صبحِ ظهور، منتظر می مانیم

تا فصلِ عبور، منتظر می مانیم

همسایه ی آفتاب، تا گردد دل

در جاده ی نور، منتظر می مانیم

مرداد 1388

کاشان

ص: 126

فصل ترانه

پیغامِ زلالِ ماهتابی، آری

بالای بلندِ آفتابی، آری

در فصلِ ترانه جوش و گلپوشِ بهار

در باورِ عشق، نابِ نابی، آری

مرداد 1388

کاشان

ص: 127

بدون یار

تا چند در انتظار باشی دل من؟

بی طاقت و بی قرار باشی دل من؟

گردید غزل، حماسه ی اشک و فراق

تا چند بدون یار باشی دل من؟

مرداد 1388

کاشان

ص: 128

سرود باران

با نغمه ی دلربای جانان آید

تا آن که شود به جسم ها جان آید

تا بیشه ی عشق و عاشقی سبز شود

با زمزمه ی زلالِ باران آید

مرداد 1388

کاشان

ص: 129

کعبه ی احساس

در کعبه ی احساس، قراری دارد

دل با سر زلفِ یار، کاری دارد

همدوشِ سحر، سرو دخوان می آید

در دستِ ستاره ها، سه تازی دارد

مرداد 1388

کاشان

ص: 130

کعبه ی یار

رخساره ی ماهِ توست، آینه ی عشق

سینای دلت، ستاره ی سینه ی عشق

گویند که سر زنی ز گلدسته ی نور

در کعبه ی یار، روز آینه ی عشق

دی 1364

کاشان

ص: 131

مشرق نور

در خواب بدیدم آن قمر آمده است

آن طرفه نگارم از سفر آمده است

آن ماه شب چارده از مشرق نور

با سیصد و سیزده نفر آمده است

مهر 1365

کاشان

ص: 132

دلِ بی قرار

شب تا به سحر، ز هجرِ رویت ای ماه!

کارِ دلِ غم پناه من، ناله و آه

تا چند ز عاشقانِ خود بی خبری؟

لا حول و لا قوه الا بالله

مرداد 1364

کاشان

ص: 133

انتظار

چشمانت از سلاله ی آفتاب است

و زلالِ نگاهت

از قبیله ی ماهتاب

در رویشِ بهار

از ابرها تأثیرگذارتری

گل های زبان بسته

تنها تو را می خوانند

نامت را که می برم

آسمان

هزاران ستاره بر لبانم می نشاند

اگرچه پاییز

بی امان هجوم می آورد

اما رمزِ شکوفایی باغ

در آمدنِ توست

روزها و شب ها

بی خورشیدِ جمالت

آینه ی کابوس است

و در ساحلِ هستی

قطره ها

در انتظار اقیانوس

آذر 1355

کاشان

ص: 134

آری می آبی

صدای پایت را می شنوم

می دانم همراه با نسیم سحر می آبی

می آبی تا پنجره های بسته

متبسم شوند

می آبی تا جوی ها، رود

برکه ها، چشمه

و چشمه ها، دریا شوند

می آبی

تا سکوتِ مردابِ خوابِ آلودگان بشکند

می آبی تا دوباره

باغِ آسمان، سبز شود

می آبی تا شکوفه ی لبخند

بر رخسارِ ستارگان نقش بندد

می آبی تا دشتِ مجنون

مخمورِ چشمانِ لیلایی ات شود

و بیابان، نمازِ باران بخواند

می آبی

تا شبِ نیمِ احساس

غبارِ غربت از چهره ی گل ها بشوید

می آبی

تا گیسوانِ پریشانِ نخل ها را

با شانه ی محبتِ بیارایی

و

پیراهنِ خونِ آلودِ

شقایق را

به دستِ آب و آینه بسیاری

آری

می آبی

مهر 1354

کاشان

ص: 136

خورشید از مشرق انگشتان تو ...

هر گاه به نماز قامت می بندی

کهکشان ها

قامت را به تماشا می نشینند

و قیامت

در آینه ی باور احساس

حضوری جاودانه می یابد

تو

آن سوی عبادت، قنوت می خوانی

و دستانِ مهربانت

خدای را آن گونه می ستایید

که عشق می پندارد

خورشید از مشرق انگشتان تو طلوع می کند

وقتی روی به آسمان بالا می بری

فروغ چشمان ستاره بارت

آسمان را نورانی می کند

و برق نگاهت

دل ستارگان را می سوزاند

راستی عبادت را مظهري

و نیز

نجابت را

بهار 1358

مشهد مقدس

ص: 137

قنوت اشک

دیشب هوای چشمِ باور بود

بارانی

آویختم فانوس اشکم را

سر راهت

راه دلت را کرد پیدا

گر دل عاشق

مدیون باران بود

چتر خیالم خیس در آغوش شب‌نم‌ها

پلک نگاه آسمان خندید

جام سحر

لبریز از نور ترنم‌ها

سجاده دل بود و مهرِ چشمانت

خواندم نماز عشق در محراب ابرویت

بود از قنوتِ اشک من

آینه‌ها جاری

آذر 1355

کاشان

ص: 138

ساحل تبسم

ای ساحلِ تبسمِ امواجِ آرزو

دریای بیکرانه ی یادت

چه آبی است

مهتر ترانه ای ست که در رویش بهار

شرقی ترین ستاره ی دل

آفتابی است

یک آسمان شکوفه به دامان دل بریز

ای تک درختِ عاطفه

در باغسار نور

ای گل فروش خاطره در شهر شاعران

زیباترین طلوع سحر

در بهار نور

بهار 1354

کاشان

ص: 139

جهان در حجه های ابرهای سرد و سنگین

بس گرفتار است

و روز عاشقانت، از هجوم شب دلان

تار است

جهان امروز باشد، تشنه ی جام نگاه تو

و خواهد جرعه ها نوشد، ز چشمان سیاه تو

جهان آبستن صد بغض پنهان است

اگر آیی، نگاهت

راستی تفسیر ایمان است

کدامین عصر جمعه، دست در دست شقایق ها

و با آینه ها

از راه می آیی

تورا جا در مصلا ی عدالت

راستی خالیست

جهان، مغرور

در اندیشه های پوچ و پوشالیست

هلا اسب ظهور خویش را زین کن

خیابان های شهر عاشقی را

با ظهور خویش، آذین کن

تورا لنگر کدامین ساحلِ هستی است؟

که اینسان موج‌ها را دست

از دامانِ پُر مهرِ تو کوتاه است

جهان در انتظارِ مقدمت

بی تابِ بی تاب است

و چشمانِ محبت

بی فروغِ ماهِ رخسارِ تو در خواب است

به زیرِ چکمه‌ی صهیون

فلسطین را تماشا کن

و با تیغِ عدالت

مُشتِ این نابخردان، وا کن

گلستانِ جهان از پیرِ استعمار

پژمرده ست

و اینک شانه‌ی تاریخ

از زخمِ کهن بیمار و افسرده ست

و هابیلِ محبت، سخت در چنگالِ قابیل است

و آنک آسمانِ آرزو، پُر از ابابیل است

بهار 1388

کاشان

ص: 141

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

